

## به نام لاهور را مزدا



برونت را میارای چه درونت عریان و تهیست...

چونان انار میباش که پوسته ی بیرونی اش شاداب و پوسته ی درونی اش تلخوش است...

غرور و لاف آموزه ای که در آن سودی نیست

اما معرفت و حقیقت تو و خردت روشناگر روح است...

و در راهش بس نبرد کنند...

رکب لاج کج و لاج لب ماره و  
لازمه ۵۵ سرعه کج ماره  
صاد ل . جیم کج . ح . کج کاف کج  
کاف کج . ح . کج

درباره ی نور زنده :

پوشیده شدم، چنان ایستادم، با جامه ای پاک  
جامه ای بی لک در جایی که هیچ کاستی نبود  
زندگان فریادم شنودند...

برای محافظت از خویش برخاستم

آنانم چنگ زدند...

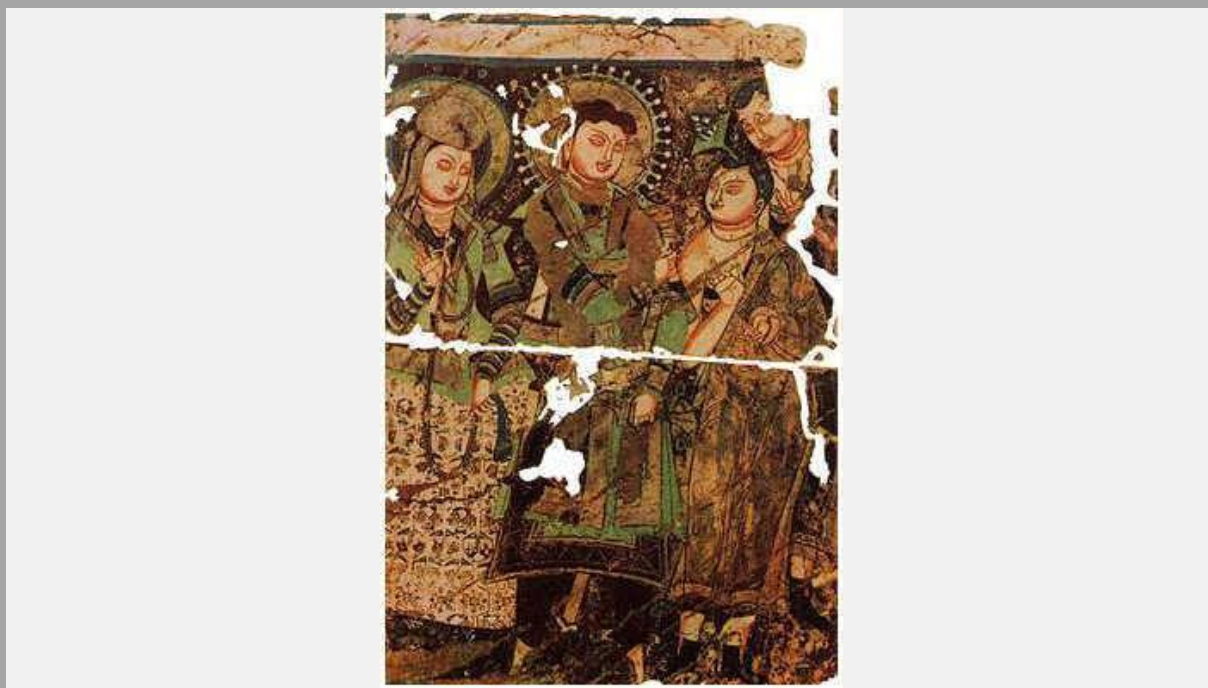
و گفتم: تویی نور...

سرشار از نور

پس هنگامی که نور به جایگاه خویش همی رود

ظلمت فرو افتد

و دگر بار بر نخیزد!



چند جامه (شعر) از مانی و مانویان (نمونه ی شعر سپید در ادبیات دوران باستان

سفره ی ارواح:

سفره ای در خانه نهاده شده  
برای ارواحی که سرگردان نبوند  
ارواحی که محو ناشدنی اند  
اما در این جهان نابود شدنی  
جهانی سرشار از آزیگری (شهوت)  
آه ای انسان که گنج در دست توست  
از چه رو در خواب غوطه خوری؟  
از چه رو شب را به سه بهره بخش نمیکنی  
بهره ای برای خواب، بهره ای از آن نظاره  
و بهره ای از آن نشخواری، همپای نشخوار زندگان.  
از چه رو طلوع نمیکنی به هنگام؟  
بود که بزرگ زندگان را شکوه بخشی!  
حتی دادور بی قانون که بر اورنگ بیداد برنشید،  
پیش از آنکه دادستان فراز آید  
در کنار دادور نشیند...  
آنانت خوار کنند . پاد افره بخشند...  
ادامه در ادامه مطلب

سرودهایی برای گریوژ یوندگ:

سرود ۱ :

از روشنی و از ایزدانم

ورانده شدم از آنان .

گرد آمدند بر من دشمنان  
و به جهان مردگانم راهبر شدند.  
ستوده باد...  
رستگار بواد  
او که نفسم را برهاند از عذاب

### خدا هستم

از خداوندان زاده شده  
روشن براق و رخشان  
درخشنده، خوشبوی و خوبرو  
اما کنون آمده ام به نیاز  
دیوان خشم بی شمار گرفتم  
دیوان نفرت انگیزی که به بنده کردند  
نفسم را نرم نمودند  
گزیدند، دریدند و خوردندم.  
دیوان یخشان و پریان  
اژدهایان تاریکی که دفعشان دشوار  
زشت، گند و سیاه.  
بس درد و مرگ از آنان دیدم  
همی خروشدند و تازند  
دنبال کنند و بر من هجوم آرند...

<http://parsiandej.ir>

پارسیان دژ مرجع ایران شناسی